

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

**خلاصه مباحث قبل:**

در جلسه گذشته به بیان فوارق اخلاق و فقه پرداختیم. این بحث در کیفیت ورود به فقه تربیت نیز اثر دارد؛ اگر گفتیم بین فقه و اخلاق تفاوتی وجود ندارد، ورود به فقه تربیت به گونه‌ای می‌شود و اگر گفتیم بین این دو فوارقی وجود دارد، آن وقت به نحو دیگری باید وارد بحث فقه تربیت بشویم.

شواهدی اقامه کردیم بر اینکه فقه چارچوب‌ها، ضوابط، قواعد و ملاکات متفاوتی با اخلاق دارد. روی این تعبیر دقت کنید؛ این‌ها الفاظ روزنامه‌ای پشت سر هم نیست. بلکه هر کدام بار علمی دارند. فقه، چارچوبی دارد که با چارچوب اخلاق متفاوت است. قواعد و ضوابطی دارد که متفاوت است.

به عنوان مثال در فقه، اطاعت و عصیان مطرح می‌شود. درحالی‌که در اخلاق اطاعت و عصیان وجود ندارد.

**ثواب و عقاب در اخلاق:**

اینکه در اخلاق اطاعت و عصیان مطرح نیست، سوالی ایجاد می‌کند و آن اینکه: آیا بر اوصاف و رذائل خبیثه و اوصاف حمیده نفسانیه، ثواب و عقاب هم مترتب نمی‌شود؟ جواب این است که ما نمی‌گوییم در اخلاق ثواب و عقاب وجود ندارد؛ بلکه فقط اطاعت و عصیان را نفی می‌کنیم و می‌گوییم در اخلاق، اطاعت و معصیت معنا ندارد. لازمه‌ی این حرف، نفی ثواب و عقاب نیست! انسان می‌تواند نفس خودش را مذهب کند و رذائل نفسانی‌اش را از بین ببرد و ثواب بر او مترتب بشود. ثواب و عقاب، موضوعاتی دارد که یک موضوعش اطاعت و عصیان است. یعنی ممکن است امور دیگری هم موضوع ترتب ثواب قرار بگیرند. در حدیث آمده: «مَنْ رَضِيَ بِفِعْلِ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» [1] اخلاقی است.

وقتی فوارق بین فقه و اخلاق روشن شد، به راحتی می‌توان فهمید که این حدیث، اخلاقی است یا فقهی؟ در باب تجری، برخی به روایاتی مثل این تمسک می‌کنند؛ و البته برخی هم قبول ندارند. ممکن است کسی بگوید که این تعبیر در روایات، جنبه اخلاقی دارد. چه آنکه خداوند متعال و ائمه: هشدار می‌دهند که اگر کسی راضی به فعل دیگری شد، «فَهُوَ مِنْهُمْ»؛ خواه آن عمل خوب باشد یا بد باشد. و در این صورت که روایت را اخلاقی دانستیم، دیگر قابل اطاعت و امتثال نیست؛ هرچند ثوابی هم داشته باشد. همین که کسی در نفسش به فعل دیگران راضی باشد، از آنها محسوب می‌شود.

نکته دیگری که به عنوان فارق فقه و اخلاق مطرح کردیم آن بود که، «الاحکام تابعة للمصالح و المفساد» و این مسئله در اخلاق معنا ندارد. همین فارق را در آن حدیث پیاده کنید؛ در عبارت «مَنْ رَضِيَ بِفِعْلِ قَوْمٍ...» مصلحت و مفسده کجاست؟ تصورش

مشکل است.

نتیجه آنکه اگر فقه و اخلاق را ممزوج دانستیم، (چنانکه افرادی در حوزه و خارج از حوزه می‌گویند اگر حکم فقهی با اخلاق سازگاری نداشت، آن حکم باطل است) باید ملاکات را یکسان بدانیم. فارق ششم: تزامم و تعارض در اخلاق راه ندارد.

و اگر بگوییم ملاکات اینها یکی است، بحث تزامم مطرح می‌شود. یعنی اگر فتوای فقیه با یک ملاک اخلاقی سازگار نبود، تعارض یا تزامم لازم می‌آید و فقیه باید چاره اندیشی کند.

وقتی حاکم دید شرایط جامعه از جهت اقتصادی خراب است، هرچند در فقه می‌گوید «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ» اما اخلاق اقتضا می‌کند، از مال اغنیا بگیرد و به فقرا بدهد. اینجا باید بگوئیم این حکم اخلاقی با قاعده سلطنت تعارض و تساقط می‌کند. چون در یک ردیف هستند.

و حال آنکه این چنین تحلیلی اشتباه است. بین حکم فقهی و حکم اخلاقی نه تعارض معنا دارد، چون ملاکاتش فرق دارد؛ نه تزامم معنا دارد چون ضوابط تزامم وجود ندارد.

تعارض و تزامم فقط در باب مجعولات فقهیه است. در احکام اخلاقی چیزی به نام تزامم یا تعارض نداریم. زیرا در اخلاق جعلی وجود ندارد تا تعارض کنند. اخلاق از امور حقیقی است و آنچه در روایات در مسائل اخلاقی آمده خبر از این امور است. اما فقه یک امر اعتباری و متوقف بر جعل و انشاء است. در اخلاق، نمی‌توان گفت شارع چیزی را با انشاء تأسیس می‌کند. بلکه فقط اخبار می‌دهد که این عمل حسن و پسندیده است؛ رجحان دارد و موجب سعادت. یا رذیله است و مایه هلاکت.

اما در فقه، تعارض معنا دارد، می‌توان گفت این جعل با آن جعل تعارض دارند. صبر، یک صفت اخلاقی است. حلیم بودن، صبور بودن، کتوم بودن، ساکت بودن، خوش‌نفس بودن؛ این‌ها همه از صفات پسندیده اخلاقی هستند. در این موارد جعل و اعتبار وجود ندارد که تعارض پیش بیاید. این نکته را خوب عنایت کنید.

این فارق بین اخلاق و فقه وجود دارد؛ در مسائل فقهی می‌گوئیم این حدیث با آن حدیث متعارضند و مرجحات باب تعارض را مطرح می‌کنیم.

چنانکه در فقه، چون امتثال و اطاعت مطرح می‌شود، تزامم پیش می‌آید؛ چرا که موضوع تزامم امتثال است. اگر دو تکلیف را نتوان در یک زمان امتثال کرد، تزامم به وجود آید. اما در اخلاق اساساً امتثال وجود ندارد. بنابراین تزامم هم معنا ندارد.

### تعارض احکام فقه با اخلاق

با این توضیح روشن می‌شود که همانطور که گزاره‌های اخلاقی با یکدیگر تعارض و تزامم ندارند، با احکام فقهی هم تعارضی ندارند. چون از یک ملاک تبعیت نمی‌کنند.

### نمونه‌ای از شبهه تعارض فقه و اخلاق

از باب نمونه می‌گوئیم حکم فقهی در مورد شخصی که خوابیده، این است باید بیدار شود و نماز بخواند؛ ممکن است کسی بگوید این حکم با عدالت شارع یا اخلاق چه نسبتی دارد؟

پاسخ این است که حکم فقهی ملاک و معیار متفاوتی با اخلاق و عدالت دارد. در فقه رابطه عبودیت و مولویت مطرح است؛ عملی وجود دارد که رعایهٔ لحق المولا واجب شده است.

اما در اخلاق این رابطه قابل تطبیق نیست. در اخلاق، معیار مولویت و عبودیت مطرح نیست. اخلاق عبارت است از آنکه انسان نفس خود را به صفات کمالیه مانند کظم غیظ، عصبانی نشدن، حسد نداشتن، خیرخواه بودن، مزین کند. [2] این‌ها صفات پسندیده اخلاقی هستند. در اینجا بحث مولویت مطرح نیست. برخی می‌گویند حکم فقهی زمانی معتبر است که با حکم اخلاقی منافات و ضدیتی نداشته باشد.

در حالیکه این تضاد اصلاً معنا ندارد. زیرا تضاد بین دو چیزی مطرح می‌شود که تناسبی با یکدیگر داشته باشند. ولی فقه و اخلاق، در دو جایگاه هستند. از شرایط معتبره در تناقض یا تضاد این است که باید وحدت مکان باشد. ولی اینجا دو ظرف و دو جایگاه است.

مثل وجود ذهنی و وجود خارجی. آیا آثاری که بر خارج مترتب می‌شود، بر وجود ذهنی می‌توانید مترتب کنید؟ نمی‌توان گفت تصور و وجود ذهنی فقط وقتی صحیح است که در خارج اثر داشته باشد! خواه بر وجود خارجی، اثری بار بشود یا نشود، تصور ذهنی صحیح است. ممکن است بر وجود خارجی اثر مترتب نشود، ولی در ذهن وجود پیدا کند. نمی‌توانید انکار وجود کنید و اینطور بگوئید که تصور من در فرضی موجود است که در خارج هم موجود باشد! ابداً این چنین نیست. خیلی چیزها در ذهن هست که در خارج موجود نشده. همانطور که خیلی چیزها هم در خارج هست که در ذهن ما موجود نشده!

به نظر می‌رسد، خلط بین علوم حقیقیه و اعتباریه سبب شده چنین اشکالاتی به وجود بیاید. نمونه‌ی دیگر از شبهه تعارض فقه و اخلاق

مثال دیگر آنکه، فقه می‌گوید اگر کسی ملکی را با تراضی انشایی بفروشد، این معامله صحیح و معتبر است. اما از نگاه اخلاق، اگر کسی بخواهد خانه شخصی که پنجاه سال در آن زندگی کرده و امروز به جهت مخارج بیماری محتاج به فروشش شده، را به نصف قیمت خریداری کند، این خرید با اخلاق سازگار نیست.

آیا می‌توان گفت این معامله باطل است؟

در معاملات تراضی شرط است. باید در هنگام عقد بین طرفین رضایت برقرار باشد. خواه رضایت قلبی هم داشته باشند یا نه. خواه با اخلاق منافات داشته باشد، خواه نداشته باشد.

#### نمونه‌ی دیگر از شبهه تعارض فقه و اخلاق

در مضاربه صاحب مال به عامل می‌گوید: «پولی به شما می‌دهم تا در سودش با هم شریک باشیم؛ اما نود درصد سود برای من؛ و فقط ده درصدش برای تو!»

آیا می‌توان گفت که این معامله با عدالت، که یکی از پایه‌های اخلاق است و ردپایی هم در فقه دارد - هرچند در فقه کمتر است - سازگاری ندارد و باطل است؟

بله؛ بعضی از عناوین بین فقه و اخلاق مشترک است. مثل عنوان صبر.

صبر، از این جهت که نفس مزین به آن بشود اخلاقی است. اما از این جهت که شارع فرموده «اصبروا» و از این جهت که می‌خواهیم امر او را اطاعت کنیم، امر مستحب فقهی است.

بسیاری از امور مستحبی با این توضیح قابل جمع با امور اخلاقی است و این مانعی ندارد. اما دو حیث است؛ دو جهت است. اخلاق کاری به اطاعت و عصیان ندارد؛ لذا بحث از جعل و مجعول هم در آن راه ندارد. بحث انشاء و منشاء هم مطرح نیست. تعارض هم نیست. تزامم هم نیست. آیا تا به حال شنیدید که بگویند بین این دو حکم اخلاقی تعارض وجود دارد؟

از بین چهارچوب‌هایی که در فرق بین فقه و اخلاق ارائه شد، به نظر می‌رسد معیار آخری که مطرح کردیم قوی‌تر باشد؛ یعنی در احکام اخلاقی تعارض معنا ندارد. تزامم معنا ندارد؛ مرجحات باب تعارض و تزامم اصلاً جریان ندارد. اما در مسائل فقهی بحث تزامم و تعارض و مرجحات یکی از مهم‌ترین بحث‌هاست.

اخلاق یعنی محلی کردن نفس به صفات و مکرّم‌های پسندیده و خالی کردن آن از رذائل مانند بغض، کینه، حسد، عجب، کبر؛ که همه اینها از رذائل نفسانیه هستند.

نه بین این رذائل تعارض و تزاممی وجود دارد و نه بین آن مکرّم‌ها! چرا؟ چون اینها جعل ندارند. در روایات، فضیلت صبر و سکوت و آثار زیانبار حسد ذکر شده؛ ولی هیچکدام جعلی که منشأ انشاء باشد، ندارند. در مورد حسد منهی، غالباً می‌گویند باید اظهار بشود.

غالب فقها در اعمال قلبیه هم می‌گویند موضوع برای ثواب و عقاب نیست الا اینکه اظهار بشود.

آن عده‌ی نادری هم که می‌گویند بدون اظهار حرمت می‌آید، که از حرفهای صاحب جواهر همین استفاده می‌شود، اینها برای جائیست که دلیل داشته باشیم که می‌توانیم طبق همان عمل کنیم. و گرنه اصل اولی این است که در امور قلبیه اطاعت و امتثال نیست.

این انسان است که یا خودش را در این صفات پسندیده تربیت می‌کند یا نمی‌کند؟ نمی‌توانیم بگوئیم که اطاعت می‌کند یا عصیان می‌کند. هرچند غالباً کسی که رذائل قلبی دارد، مرتکب گناه هم می‌شود. این مطلب نیز مکمل بحث فرق بین فقه و اخلاق شد. نسبت اخلاق و فقه از نسب اربعه:

با این توضیح روشن می‌شود که بین احکام اخلاقی و فقهی در بعضی از موارد تباین است و در بعضی از موارد تساوی است! حالا تامل بفرمایید و ببینید آیا معیار دیگری به عنوان فارق این دو می‌توان بیان کرد؟ در جلسه بعد اگر ان شاء الله حیاتی باشد، تربیت را تعریف کرده و به تفاوت تهذیب و تزکیه با آن اشاره می‌کنیم. بعد فقه تربیت را معنا خواهیم کرد. و تمایز فقه تربیت با فقه الاخلاق را بررسی می‌کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] - وَ قَالَ ع الرَّاٰضِي بِفَعْلٍ قَوْمٍ كَالدَّٰخِلِ مَعَهُمْ فِيهِ وَ عَلَى كُلِّ دَٰخِلٍ فِي بَاطِلٍ اِثْمَانٍ اِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ اِثْمُ الرِّضَا بِهِ. وسائل الشيعة، ج16، ص: 141

[2] - بگذریم از آن حرف عرفانی که همه صفات کمالیه ناشی از اسماء الهی است.